گفت‌وگوی «جوان» با خانواده «علیرضا گل‌محمدی» از فرماندهان تفحص که ۳۰ بهمن ۹۹ آسمانی شد

بوسه بر پلاک شهدای تفحص شده رسم علیرضا بود

■ فاطمه ملکی

شهید علیرضا گل‌محمدی، فرمانده قرارگاه عملیاتی کمیته جست‌وجوی مفقودین در محور غرب کشور، وقتی پیکر شهیدی را پیدا می‌کرد، به آرامی اطراف پیکر را از خاک خالی می‌کرد، با احترام خاصی آن را از دل خاک بیرون می‌کشید و بوسه‌ای بر جمجمه و سربند و پلاک شهید می‌زد. او حساسیت خاصی روی آثار شهدا داشت تا سالم به دست خانواده‌هایشان برسد. ۳۰ بهمن ۱۳۹۹ مصادف با اولین پنج‌شنبه ماه رجب و لیلةالرغائب بود که خبر رسید علیرضا گل‌محمدی فرمانده قرارگاه عملیاتی کمیته جست‌وجوی مفقودین در محور غرب کشور که طی ۲۵ سال پیکر هزاران شهید دوران دفاع مقدس را از دل خاک‌های تفتیده مناطق عملیاتی بیرون کشیده بود، اجر مجاهدت‌هایش را گرفته و بر اثر انفجار مین در منطقه عملیاتی زرباطیه عراق به همراه بسیجی مخلص و تلاشگر شهید محمود قاسمی به شهادت رسیده است. فرمانده‌ای که وقتی ۱۳ ساله بود، پیکر برادر شهیدش داور گل‌محمدی را بر شانه‌های کوچکش تشییع کرد و از همانجا افق راهش را دید و این راه را پیمود. پای صحبت‌های مادر و برادر شهیدان داور و علیرضا گل‌محمدی می‌نشینیم تا برایمان از داور ۱۷ساله در دوران دفاع مقدس بگویند و راهی که علیرضا را در ۳۰ بهمن ۱۳۹۹ در منطقه عمومی مهران به آرزویش رساند.

■■■

■ **تأثیر شهادت داور روی علیرضا**

مادر شهیدان گل‌محمدی درباره فضای خانواده می‌گوید: «علیرضا متولد ۱۳۵۲ و سومین پسرم بود. او از همان دوران نوجوانی‌اش با پایگاه مقاومت بسیج و مسجد روستای محل تولدش انس گرفته بود؛ با توجه به اینکه خانواده ما از خادمان اهل بیت (ع) هستند، ما در منزلمان هیئت سینه‌زنی برگزار می‌کردیم و تمام این روحیات خانواده روی فرزندانم به ویژه علیرضا تأثیر داشت.»

وی درباره روحیات شهید علیرضا گل‌محمدی بیان می‌کند: «علیرضا از کودکی خیلی خوش اخلاق و صبور بود. وقتی کار داشتم و از خانه بیرون می‌رفتم، بعد از برگشتن می‌دیدم ظرف‌ها را شسته و خانه را تمیز کرده است. وقتی پسرم داور در عملیات کربلای ۵ شهید شد، راه او تأثیر زیادی روی علیرضا گذاشت، طوری که به خواسته و اصرار خودش در دوران خدمت سربازی از تبریز به مناطق عملیاتی جنوب اعزام و از طریق گروه تفحص لشکر ۳۱ عاشورا وارد کمیته تفحص مفقودین شد. علیرضا در ۱۳۸۰ ازدواج کرد و با توجه به اینکه کارش تفحص شهدای مفقود در منطقه جنوب کشور بود، همسرش نیز بعد از ازدواج در خوزستان به او ملحق شد و تمام ۲۰ سالی را که با هم زندگی مشترک داشتند سختی‌های زندگی در مناطق پرخطر و بدون امکانات مناطق عملیاتی را به جان خرید. هر وقت منزلشان می‌رفتیم، این عروس و داماد به قدری به ما محبت می‌کردند که شرمنده‌شان می‌شدیم. علیرضا من و مرحوم پدرش را به اکثر مناطق عملیاتی جنوب و غرب می‌برد و بیشتر جاهایی را که در آنها عملیات شده بود به ما نشان می‌داد. هر وقت هم علیرضا همراه خانواده به میانه می‌آمد، به خرید می‌رفت و هر چیزی که لازم بود می‌خرید و به خانه می‌آورد. من و پدرش می‌گفتیم در خانه همه این وسایل هست این همه را برای چه خریدی؟ می‌گفت اینها را هم خریدیم با هم بخوریم. در واقع علیرضا نمی‌خواست ما را به خرج و زحمت بیندازد.»

■ **خانواده شهدا و چشم انتظاری**

مادر شهید درخصوص حضور شهید گل‌محمدی در گروه تفحص بیان می‌کند: «وقتی علیرضا به کار تفحص مشغول شد، من شب و روز نگرانش بودم. تلفن خانه که زنگ می‌خورد با خود می‌گفتم خدایا توکل بر تو یک وقت برای علیرضا اتفاقی نیفتاده باشد. بعد از ازدواجش به او گفتم دیگر بس است و نرو، برادرت شهید شده و من در طول این چند سال داغدار او بودم دیگر نمی‌خواهم اتفاقی برای تو بیفتد، هرچه باشد او مجرد و تحمل فقدانش آسان‌تر بود ولی تو متأهلی و بچه‌های کوچک داری، اگر اتفاقی برای تو بیفتد غم و غصه این طفل معصوم‌ها را نمی‌توانم تحمل کنم اما علیرضا اصرار داشت که باید برود و می‌گفت مادر! این راه را باید رفت؛ خیلی از مادران و همسران شهدا چشمشان به در است و منتظر یک خبر و حتی یک تکه استخوان از عزیزانشان هستند. من باید بروم و آنها را از چشم‌انتظاری درآورم و مطمئن شوند که عزیزانشان شهید شده‌اند. اینقدر هم نگران نباش. هر چه خدا بخواهد آن می‌شود. وقتی می‌دیدم علیرضا راهش را انتخاب کرده است و با حرف من از راهش برنمی‌گردد و علاقه زیادی به شهدا دارد، تسلیم می‌شدم و می‌گفتم باشد به خدا سپردمت، شهدا خودشان پشتیبانت باشند.»

وی ادامه می‌دهد: «علیرضا چند بار حین تفحص مجروح شد. یک‌بار این جراحت خیلی شدید بود. به او گفتم نرو دیگر اما گفت مادر! تا آخر این راه می‌روم اگر قسمتم باشد شهید می‌شوم و اگر شهادت قسمتم نباشد تا جایی می‌روم که تمام شهدا را پیدا کنیم و بعد می‌آیم و به زندگی ادامه می‌دهم. من هم باز حرفی برای گفتن نداشتم و می‌ماندم با یک دنیا فکر و خیال.»

■ **می‌دانستم شهید می‌شود**

مادر شهید درباره نحوه روبه‌رو شدن با خبر شهادت فرزندش می‌افزاید: «من شب قبل از شهادت علیرضا خوابی دیدم و به دلم افتاد که برای علیرضا اتفاقی می‌افتد. آن روز اولین پنج‌شنبه ماه رجب بود و من روزه بودم. دخترم محیا هم خانه‌مان بود. دخترم در آشپزخانه بود که با تلفن همراهش تماس گرفتند. از شدت ناراحتی قابلمه آش از دستش روی زمین افتاد. گفتم محیا برای علیرضا اتفاقی افتاده؟ گفت نه. دوباره پرسیدم. باز هم محیا نمی‌خواست جواب بدهد. او گریه کرد و گفت نمی‌دانم چه شده! من همان لحظه فهمیدم برای علیرضا اتفاقی افتاده و ناله زدم ما داغدار شدیم اما علیرضا به آرزویش که شهادت بود، رسید.»

■ **روزهای دلتنگی دختر علیرضا**

مادر شهیدان گل‌محمدی می‌گوید: «بعد از شهادت علیرضا مدتی منزلشان در شهر قم بودم و بعد از برگزاری مراسم‌ها به میانه برگشتم. بعد از چند روز در خواب دیدم علیرضا و همسر مرحومم به منزلمان آمدند. همسرم به من گفت فاطمه (کوچک‌ترین دختر علیرضا) را با خودت به میانه نیاوردی؟ گفتم فاطمه پیش مادر و خواهر و برادرش است نمی‌شود که بچه‌ها از هم جدا باشند! بعد از دیدن این خواب به قم رفتیم و متوجه شدیم فاطمه از دلتنگی پدرش سه روز غذا نخورده است. من و دخترانم فاطمه را ناز و نوازش و با او صحبت کردیم و با قاشق غذا در دهانش گذاشتیم. چند روز طول کشید تا کم‌کم حالش بهتر شد اما فاطمه هنوز هم از این حادثه متأثر است و مدام به فکر فرو می‌رود و سکوت می‌کند.»

شهید علیرضا گل‌محمدی نفر سوم از سمت چپ

■ **سرشان را به خدا عاریه دادند**

در ادامه این گفت‌وگو پای صحبت‌های حسن گل‌محمدی برادر شهیدان داور و علیرضا گل‌محمدی نشستیم. وی ابتدا درخصوص شهادت برادر بزرگ‌تر خانواده، شهید داور گل‌محمدی می‌گوید: «شهید داور در ۱۶ سالگی آماده شد تا به جبهه برود. حتی چند بار هم از طریق بسیج اعزام شد و به پادگان‌های آموزشی سپاه رفت. اما پدرم نمی‌گذاشت و می‌گفت الان برای تو زود است، سن سربازی‌ات که برسد، به جبهه اعزام می‌شوی. الان عجله نکن! اما داور اصرار می‌کرد و می‌گفت الان وظیفه دارم بروم و نمی‌توانم به وظیفه‌ام عمل نکنم. حضرت قاسم(ع) سنش از من هم کمتر بود، ولی امام حسین (ع) را تنها نگذاشت، من چگونه امام خود را تنها بگذارم؟ برادرم در چهارمین اعزام به پادگان رفت و قسم داد تا دیگر به دنبالش نرویم. او بسیجی غواص بود که در عملیات کربلای ۴ شرکت کرد و سپس در عملیات کربلای ۵ در روز ۲۵ دی ماه ۱۳۶۵ شهید شد. یک نکته جالب بگویم که روی سربندی که داور روی پیشانی‌اش بسته بود عبارت اعرالله جمجمتک نوشته شده بود؛ از قضا ترکش خمپاره دشمن هم به سرش اصابت کرده و به نوعی متن روی سربندش تعبیر شده بود و جالب‌تر اینکه علیرضا هم به همین شکل با اینکه قسمت‌های زیادی از بدنش در اثر اصابت ترکش مین مجروح شده بود ولی علت اصلی شهادتش ترکشی بود که به سرش اصابت کرده بود و هر دو برادر سرشان را به خدا عاریه دادند.»

■ **پیوستن به گروه تفحص در طلائیه**

وی در خصوص تأثیر شهادت برادر بر دیگر اعضای خانواده بیان می‌کند: «بعد از شهادت داور، علیرضا مشتاق بود به شلمچه برود و محل شهادت داور را پیدا کند. برای همین وقتی خدمت سربازی اعزام شد با اصرار از فرماندهان وقت لشکر ۳۱ عاشورا خودش را به نیروهای تفحص این لشکر در جنوب رساند و راه را برای رسیدن به مشهد برادرش هموار کرد و در واقع همین عشق، علیرضا را به جمع جست‌وجوگران شهدا در مناطق عملیاتی کشاند. بعد از ورود به تفحص به واسطه هوشمندی و پشتکاری که داشت مورد توجه سردار باقرزاده، فرمانده کمیته جست‌وجوی مفقودین نیروهای مسلح قرار گرفت و در گروه تفحص فعالیت خود را ادامه داد. سردار باقرزاده درباره علیرضا می‌گفتند من علیرضا را کشف کردم، وقتی اخلاص و عمل خالصانه و درایت و کاردانی او را دیدم، گفتم این جوان به درد تفحص شهدا می‌خورد و مسئولیت‌های بزرگ را به او سپردم.»

■ **بوسه بر پلاک شهدا**

وی بیان می‌دارد: «شهید گل‌محمدی از فرماندهانی بود که جلوتر از نیروهایش حرکت می‌کرد. وقتی می‌دید خطر مین‌گذاری در منطقه است، اجازه نمی‌داد تا نیروهایش به محل نزدیک شوند، خودش جلوتر می‌رفت و بعد از رفع خطر از نیروها می‌خواست تا او را همراهی کنند. او وقتی پیکر شهیدی را پیدا می‌کرد، به آرامی اطراف پیکر شهید را از خاک خالی می‌کرد، با احترام خاصی پیکر شهید را از دل خاک بیرون می‌کشید و بوسه‌ای بر جمجمه و سربند و پلاک شهید می‌زد. برادرم حساسیت خاصی روی آثار شهدا داشت تا سالم به دست خانواده‌هایشان برسد. سوغات علیرضا هم برای کسانی که دوستشان داشت و مطمئن بود که قدر شهدا را می‌دانند آثار و وسایل شهدای گمنام و خاک محل تفحص شهدا بود.»

■ **خانواده صبور علیرضا**

برادر شهید ادامه می‌دهد: «علیرضا در سال ۱۳۸۰ ازدواج کرد. اکنون صاحب سه فرزند دختر و یک پسر است. او در طول ۲۰ سال زندگی مشترکشان دائماً در مأموریت بود. در سال‌های نخست در پادگانی در اهواز مستقر بود که خانواده هم آنجا بودند بعد هم که مأموریت داشت به جبهه غرب و شمال غربی برود، همیشه از این شهر به آن شهر و از این منطقه به آن منطقه در حال جابه‌جایی بودند، اول اهواز و خرمشهر، بعد هم قم و ارومیه و تهران. این جابه‌جایی‌ها به این دلیل بود که حتی الامکان فاصله‌اش با خانواده زیاد نباشد و بتواند بیشتر به آنها سر بزند. علیرضا عاشق خانواده‌اش بود و تمام تلاشش را می‌کرد تا آنها فشار کمتری را تحمل کنند. آخر سر هم به دلیل عشق و علاقه‌ای که به خانم فاطمه معصومه (س) و حال و هوای مذهبی شهر قم داشتند آپارتمان کوچکی را در یکی از محلات خوشنام قم که نزدیک به حرم مطهر بود خرید و برای همیشه آنجا ساکن شدند.

به هر حال در طول این ۲۰ سال کار تفحص علیرضا دور از خانواده بود اما همسر و فرزندان علیرضا صبورانه این دوری را تحمل می‌کردند و همسرش در کمال شجاعت و شهامت، زینب‌وار صبوری کرد و همه مشکلات بزرگ کردن بچه‌ها را به دوش کشید و همواره جای خالی پدر را برای بچه‌ها پر می‌کرد.»

گفت‌وگو

خاطراتی از درگیری با ضد انقلاب در شهر دیواندره در گفت‌وگوی «جوان» با یک رزمنده حاضر

وقتی ضد انقلاب فحاشی می‌کرد می‌فهمیدیم ترسیده است!

■ **زهرا محمدزاده**

شهر دیواندره یکی از شهرهای استان کردستان است که مثل بسیاری از نقاط این استان، در دوران دفاع مقدس و حتی پیش از آن شاهد درگیری‌های سنگینی بین ضد انقلاب و جوانان انقلابی بود. در این درگیری‌ها شهدای متعددی تقدیم می‌شد که شهید عبدالله رحیمی از جمله آنهاست. اسماعیل بداغی یکی از رزمندگان پیشمرگ کرد مسلمان در گفت‌وگو با «جوان» خاطراتی از شهادت عبدالله رحیمی و درگیری‌های رخ داده در دیواندره را برایمان بازگو می‌کند.

■■■

■ **شهادت عبدالله**

شامگاه دهم مهرماه ۱۳۶۶ یکی از محله‌های قدیمی شهرستان دیواندره که به چشمه قصاب خانه معروف است، شاهد درگیری‌های خونینی بین رزمندگان و نیروی ضد انقلاب بود. در این عملیات شهید عبدالله رحیمی به عنوان مسئول گشت ثارالله شهرستان دیواندره برای ایجاد امنیت در شهر به این محله اعزام شده بود. آن شب رحیمی در چشمه قصاب خانه با نیروهای ضدانقلاب درگیر شد و در همین نقطه هم به شهادت رسید. زمانی که ما خبردار شدیم کاک عبدالله رحیمی به اتفاق چند نفر از همرزمانش به مصاف نیروهای ضدانقلاب رفته است، خیلی سریع خودمان را به محل رساندیم و با دشمن درگیر شدیم. لحظه رسیدن ما کاک عبدالله داخل ماشین گشت ثارالله به شهادت رسیده بود ولی درگیری همچنان ادامه داشت. زد و خورد دو طرف به اندازه‌ای نزدیک بود که به صورت تن به تن با نیروهای ضدانقلاب درگیر می‌شدیم. نیروهای ضدانقلاب سلاح و مهمات زیادی همراه داشتند، به طوری که برای هدف قرار دادن ما از آر پی جی استفاده می‌کردند. شهادت کاک عبدالله، روحیه دو چندانی به رزمندگان سپاه اسلام داده بود و ما آن شب توانستیم درس فراموش نشدنی به نیروهای ضدانقلاب بدهیم.

■ **درگیری‌های ممتد**

درگیری‌های شهر دیواندره، یک شب و دو شب نبود، ما هر شب با نیروهای ضدانقلاب درگیر می‌شدیم. بعضی درگیری‌ها با شلیک چند گلوله به پایان می‌رسید، ولی بعضی درگیری‌ها تا چندین ساعت ادامه داشت. مدت زمان درگیری بیشتر به مقاومت و فرار نیروهای ضدانقلاب بستگی داشت. در واقع اگر نیروهای ضدانقلاب موقعیت خود را مناسب می‌دیدند با ما درگیر می‌شدند، ولی اگر موقعیت آنها در خطر بود فرار را برقرار ترجیح می‌دادند. گروهک‌ها در طول روز به دلیل وجود رزمنده‌هایی چون کاک عبدالله جرئت حضور در شهر و درگیر شدن با رزمندگان سپاه اسلام را نداشتند، ولی همین که شب از راه فرا می‌رسید کوچه پس کوچه‌های تاریک شهر محل جولان نیروهای ضدانقلاب می‌شد. نیروهای ضدانقلاب از تاریکی شب سوءاستفاده می‌کردند و برای افراد و خانواده‌هایی که با نهادهای انقلابی همکاری داشتند، ایجاد مزاحمت می‌کردند.

■ **اسارت در تاریکی**

چه بسیار مردانی که در تاریکی شب به اسارت نیروهای ضدانقلاب درآمدند و پیکر مطهرشان بعد از چند روز اطراف شهر پیدا می‌شد. حاج ابراهیم‌الله مرادی یکی از شخصیت‌های بانفوذ شهر دیواندره محسوب می‌شد که شبانه به اسارت نیروهای ضدانقلاب درآمد و بعد از چند روز پیکر بی‌جانش اطراف شهر پیدا شد. نیروهایی که در پایگاه خدمت می‌کردند حتی زمان استراحت هم با لباس و تجهیزات کامل نظامی استراحت می‌کردند تا همزمان با آغاز درگیری خیلی سریع به محل اعزام شوند. خیلی از درگیری‌هایی که داخل شهر رخ می‌داد به واسطه حضور رزمندگان سپاه اسلام نبود، بلکه نیروهای ضدانقلاب با مردم غیرنظامی درگیر می‌شدند و برای مردم بی‌دفاع ایجاد مزاحمت می‌کردند.

■ **شب انتقام**

یک شب در آسایشگاه پایگاه در حال استراحت بودیم که ناگهان صدای شلیک گلوله بلند شد. سریع بیرون رفتیم. نیروهای ضدانقلاب شبانه به منزل عموی یکی از نیروهای سازمان پیشمرگان مسلمان کرد هجوم برده و او را به همراه فرزند جوانش به شهادت رسانده بودند. زمانی که به محل رسیدیم، دیدیم پیکر بی‌جان دو شهید را کنار خیابان رها کرده‌اند. باید انتقام آن دو را می‌گرفتیم. به تعقیب ضدانقلاب پرداختیم و چند محله آن طرف‌تر با آنها درگیر شدیم.

ضدانقلاب برای اینکه روحیه خود را بالا نشان دهند، شروع کردند به ناسزا گفتن. خوب می‌دانستیم که نیروهای ضدانقلاب با این روش می‌خواهند ترس خود را مخفی کنند. به همین دلیل با تمام توان به آنها تاختیم. آن شب درگیری شدیدی بین رزمندگان سپاه اسلام و نیروهای ضدانقلاب صورت گرفت و ما توانستیم تلفات زیادی به نیروهای ضدانقلاب تحمیل کنیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۹۷

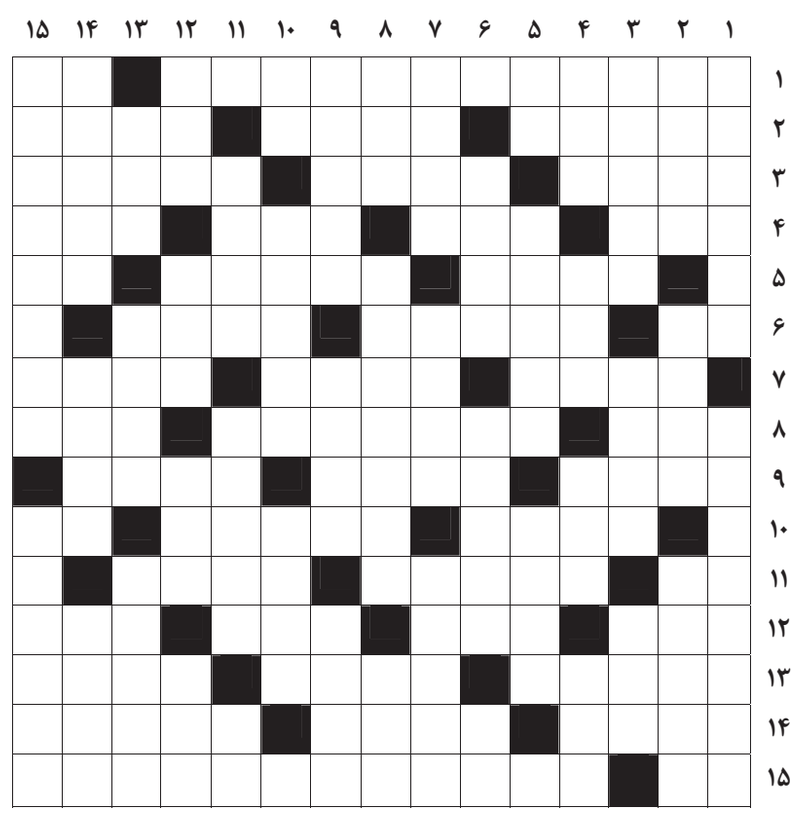

از راست به چپ

■ ۱- تشبیه امام جواد (ع) از دوستان ناباب- نقشه فرنگی ■ ۲- سیاهی لشکر سینمایی- نزدیک‌ترین خویشاوند- کمان چهره ■ ۳- زشت و سخیف- زبان کوچک ته حلق- آرزوهای نفسانی ■ ۴- چین و شکن- نرم و شکننده- مرجان- قطع سینمایی ■ ۵- پدر اختراع- خوش خلق- چانه گیلانی ■ ۶- لخت- خدای هندوها- خدای یهود ■ ۷- آقای گل جام جهانی ۱۹۸۲- دشمنی- شهری در یزد ■ ۸- قاصد- منشأ و محل پیدایش- تعجب علیامخدره ■ ۹- خواب خوش- رؤسا- جلا دهنده ظروف سفالی ■ ۱۰- از برادران پیران ویسه- بازی نهایی- تکرار حرفی ■ ۱۱- سرکه- درهم پیچیده- لقب حضرت موسی ■ ۱۲- گرد و غبار- جزیره زادگاه ناپلئون- خرس آذری- زمان مرگ ■ ۱۳- نسناس- درویش- آواز دشتی و دشتستانی ■ ۱۴- کوه آتشفشانی ایتالیا- قهوه‌خانه فرنگی- نام دیگر سوره دهر ■ ۱۵- تلخ- دانشمند بلژیکی خالق موریانه

از بالا به پایین

■ ۱- شاعر حیدربابایه سلام- از رشته‌های ورزش دوومیدانی ■ ۲- انکار کننده- آوازه سه‌نفره- پرنده صلح ■ ۳- سرخرگ- مسجد و بازاری در شیراز- بندگاه میان ساعد و بازو ■ ۴- بالشتک نان پزی- خشک- کلس- اسب چاپار ■ ۵- تکرار حرفی- معلم انسان‌ها- کشف رازی ■ ۶- تکان- جایزه سینمایی- خیس ■ ۷- شانه‌به‌سر- تنگدست- از رنگ‌های ترکیبی ■ ۸- جایز و شایسته- نوعی خودرو و شهری در آرژانتین- نام اصلی مجنون ■ ۹- خط فرضی زمین- رب‌النوع آتش در «ودا»- روزها ■ ۱۰- ورق کاغذ- نقطه سیاهی درقلب- از فرشتگان شب اول قبر ■ ۱۱- پیشکش- کمانی و خمیده- پسوند خریدار ■ ۱۲- نوبت بازی- خیره شدن- مظهر عدالت- ردای فرنگی ■ ۱۳- ترس- فیلم رسول ملاقلی‌پور- شهری در فرانسه با تیم فوتبال معروفش ■ ۱۴- آبزی جزیره‌ساز- پایتخت تمدن آشور- برنا ■ ۱۵- سخن صریح و بی پرده- آفتابه گلی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۱						۳		
۸				۳		۴	۹	
			۹		۷			
		۶				۷	۴	
		۲			۹		۶	
				۷	۸			
	۳		۲					۱
	۵							۹
	۹		۸			۲		

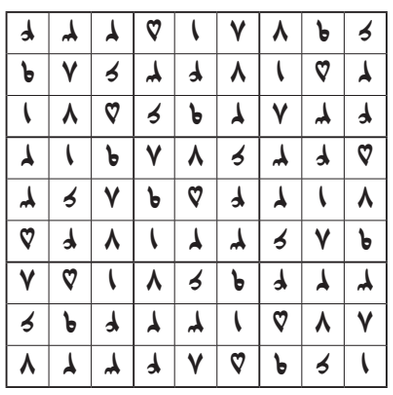

جدول کلمات متقاطع
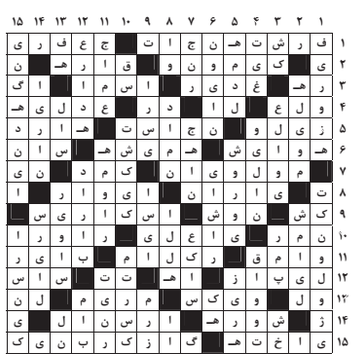
پاسخ جدول شماره ۶۱۹۶